



عافیت باشد، بزمن به تخته، عدد نحس ۱۳؛ چرا هنوز خرافاتی هستیم؟

عجیب نیست که در عصر هوش مصنوعی و سفر به مریخ، هنوز هم وقتی عطسه می‌کنیم منتظریم کسی به ما بگوید «عافیت باشد»

عجیب نیست که در عصر هوش مصنوعی و سفر به مریخ، هنوز هم وقتی عطسه می‌کنیم منتظریم کسی به ما بگوید «عافیت باشد» یا ناخودآگاه هنگام ترس از بدبختی، به نزدیک ترین تکه چوب ضربه می‌زنیم؟ چرا از گربه سیاه یا عدد ۱۳ می‌ترسیم یا آرزو می‌کنیم ستاره ای دنباله دار ببینیم؟ ماجرای خرافاتی بودن فراتر از چند عادت خنده دار یا سنت های قدیمی است؛ انگار که یک ویژگی مشترک و مرموز، قدرتمندترین حاکمان تاریخ مثل اسکندر مقدونی را به ستاره های ثروتمند ورزش های مدرن وصل می‌کند.

پایگاه خبری تحلیلی انتخاب : عافیت باشد، بزمن به تخته، عدد نحس ۱۳؛ چرا هنوز خرافاتی هستیم؟
چرا در عصر هوش مصنوعی و سفر به مریخ هنوز خرافاتی هستیم و منتظریم بعد از عطسه کسی بگوید عافیت باشد یا برای دوری از بدشانسی، به یک تکه چوب ضربه می‌زنیم؟

عجیب نیست که در عصر هوش مصنوعی و سفر به مریخ، هنوز هم وقتی عطسه می‌کنیم منتظریم کسی به ما بگوید «عافیت باشد» یا ناخودآگاه هنگام ترس از بدبختی، به نزدیک ترین تکه چوب ضربه می‌زنیم؟ چرا از گربه سیاه یا عدد ۱۳ می‌ترسیم یا آرزو می‌کنیم ستاره ای دنباله دار ببینیم؟

ماجرای خرافاتی بودن فراتر از چند عادت خنده دار یا سنت های قدیمی است؛ انگار که یک ویژگی مشترک و مرموز، قدرتمندترین حاکمان تاریخ مثل اسکندر مقدونی را به ستاره های ثروتمند ورزش های مدرن وصل می‌کند.

در این مقاله شما را به سفری به روم باستان می‌بریم تا آسمان خراش های مدرن بدون طبقه سیزدهم؛ از درخت هایی که زمانی خانه ارواح بوده اند تا تخته ای که امروز به آن ضربه می‌زنیم که «چیزی نشود». سری هم می‌زنیم به آزمایش عجیب کبوترهای اسکینر، چاه های پر از سکه و آرزو، افسانه چشمه جوانی، و رختکن های ورزشکارانی که برای پیروزی در مسابقه، به وسواس، آیین شخصی و خرافه روی می‌آورند.

در پس این همه عادت به ظاهر بی منطق، رد پای علم روان شناسی، تاریخ، اقتصاد و حتی زبان شناسی دیده می‌شود؛ رد پای که نشان می‌دهد خرافات، خیلی بیشتر از جهالت یا چند شوخی بی ضرر است.

وقتی مغز به دنبال الگو می‌گردد

برای درک منشأ خرافات، نباید آن ها را صرفاً حماقت و جهل بدانیم، بلکه باید نگاهی به تکامل مغز انسان بیندازیم.

همان طور که در یکی از اپیزودهای The Why Files می‌بینیم، مغز ما از ابتدا برای یافتن سرنخ ها ساخته شده و مثل نوعی ماشین الگویابی عمل می‌کند؛ ماشینی که حتی از میان داده های کم رمق، ارتباط می‌سازد تا شانس زنده ماندن افزایش پیدا کند. در دوران غارنشینی، بقای اجداد ما به توانایی شان در یافتن سریع ارتباط بین رویدادها بستگی داشت.

تصور کنید یک انسان اولیه در علفزار صدای خش خشی می‌شنود؛ او می‌تواند فرض را بر این بگذارد که صدا از باد ناشی می‌شود، یا اینکه تصور کند شیر درنده ای در کمین است و فرار کند.

اگر فرار کند و شیری در کار نباشد (باور غلط)، فقط کمی انرژی از دست می‌دهد. اما اگر بماند و واقعاً شیری پشت بوته ها انتظار بکشد، جاننش را از دست می‌دهد. بنابراین، طبیعت مغز ما را طوری سیم کشی کرده که احتیاط را بر دقت مقدم بداند.

مغز ترجیح می‌دهد الگوهایی را ببیند که وجود ندارند؛ مثل دیدن چهره در ابرها یا ربط دادن جوراب قرمز به پیروزی در مسابقه، تا اینکه الگویی واقعی را از دست بدهد و با خطر مرگ روبرو شود.

این میراث تکاملی امروز در قالب خرافات نمود پیدا می‌کند. وقتی ما به طور تصادفی انگشتر خاصی دستان است و در یک مصاحبه کاری قبول می‌شویم، مغز الگویابی ما بلافاصله (و اشتباهاً) خطی ارتباطی بین انگشتر و موفقیت ترسیم می‌کند و

خرافه متولد می شود: تلاشی غریزی برای نظم دادن به جهان پرآشوب و پر کردن جاهای خالی منطق با داستان های آرامش بخش.

باستان شناسی ترس های روزمره؛ از عطسه تا ارواح چوب

بسیاری از ما رفتارهایی را به صورت خودکار انجام می دهیم که هرگز به دلیل پشتشان فکر نکرده ایم. تخمین زده می شود که حدود ۲۵ درصد از مردم خود را خرافی می دانند، اما احتمالاً آمار واقعی بسیار بالاتر است. بیایید به ساده ترین واکنش روزمره نگاه کنیم: گفتن عبارت «عافیت باشد» پس از عطسه کردن. چرا این واکنش مؤدبانه شکل گرفت؟

ریشه های این سنت به روم باستان و ترس های متافیزیکی آن ها بازمی گردد. رومی ها معتقد بودند که در لحظه عطسه، روح انسان با شدت از بدن به بیرون پرتاب می شود:

در همان کسری از ثانیه که بدن بدون محافظ و خالی می ماند، شیطان یا ارواح خبیث می توانستند روح سرگردان را بدزدند یا خودشان وارد کالبد خالی شوند. بنابراین، طلب برکت و دعا، تنها سپری بود که می توانست از روح جدا شده در لحظه ی آسیب پذیر محافظت کند.

تنوری تاریخی دیگری نیز وجود دارد که به پاپ گریگوری در قرن ششم میلادی بازمی گردد. زمانی که او پس از مرگ پاپ قبلی بر اثر طاعون به این مقام رسید، دستوری عمومی صادر کرد که هرگاه کسی عطسه می کند، اطرافیان بلافاصله برای او طلب برکت کنند.

در آن دوران تاریک اروپا، عطسه یکی از اولین و شوم ترین نشانه های ابتلا به طاعون بود و این دعا، تلاشی ناامیدانه برای آرزوی سلامتی و زنده ماندن فرد محسوب می شد.

از طرف دیگر باوری شبه علمی و قدیمی نیز وجود داشت مبنی بر اینکه هنگام عطسه، قلب برای لحظه ای از تپش می ایستد و دعاکردن، تشویقی بود برای اینکه قلب دوباره به کار بیفتد. این مثال ها نشان می دهند که آنچه امروز تنها «ادب اجتماعی» تلقی می شود، از ترس های عمیق وجودی انسان از مرگ و بیماری نشئت گرفته است.

وقتی اعداد قاتل می شوند

خرافات همیشه محدود به بدن انسان نیستند و گاهی روی مهندسی و معماری شهرهای مدرن ما نیز اثر می گذارند. برای مثال در پتل دکمه های آسانسور بسیاری از آسمان خراش های نیویورک یا شیکاگو دکمه ای برای طبقه سیزدهم دیده نمی شود.

این ماجرا از ترسکایدکافوبیا (Triskaidekaphobia) یا سیزده هراسی ناشی می شود. حتی شرکت های هواپیمایی غول پیکری مانند لوفت هانزا و ایرفرانس نیز اغلب ردیف ۱۳ را از هواپیماهای خود حذف می کنند تا مسافران مضطرب نشوند.

اما این ترس جهانی نیست و جغرافیای فرهنگی خاص خود را دارد. برای مثال، در شرق و جنوب شرقی آسیا، این عدد ۴ است که لرزه بر اندام افراد می اندازد. این پدیده که تترافوبیا (Tetraphobia) نامیده می شود، ریشه ای کاملاً زبان شناختی دارد:

در زبان چینی و بسیاری از زیرشاخه های آن، تلفظ کلمه «چهار» شباهت بسیار زیادی به کلمه «مرگ» دارد. همین تشابه آوایی کافی است تا میلیون ها نفر از این عدد دوری کنند. عطف به این تفاوت های فرهنگی می فهمیم که خرافات، حقایق مطلق نیستند، بلکه قراردادهای ذهنی ای هستند که هر فرهنگ برای مدیریت ترس های خود وضع کرده است.

حتی جهت های جغرافیایی نیز از این برچسب گذاری در امان نمانده اند. حتماً اصطلاح «از دنده چپ بلندشدن» را شنیده اید که کنایه از بدخلق بودن و بدبختی در طول روز است. حتی این باور هم از روم باستان می آید: رومی ها معتقد بودند که هر چیزی در سمت چپ قرار دارد، ذاتاً شوم و شیطانی است.

نکته ی جالب اینکه کلمه «Sinister» در زبان انگلیسی به معنای شوم و بدشگون، مستقیماً از واژه لاتین «Sinistra» به معنای «چپ» گرفته شده است. باور کنید یا نه، برای یک رومی باستان، پایین آمدن از سمت چپ تخت حقیقتاً نشانه ای از آغاز یک روز پر از شرارت و بدبختی بود!

چوب، ارواح و مکانیزم های دفاعی

وقتی صحبت از جلوگیری از بدبختی می شود، بسیاری از مردم فوراً با «به تخته زدن» واکنش نشان می دهند. اما چرا چوب؟ و چرا ضربه زدن؟ این رسم که به نظر می رسد قدمتی طولانی دارد، احتمالاً به قرن نوزدهم بازمی گردد، هرچند ریشه های اساطیری آن بسیار کهن ترند.

برخی مورخان معتقدند این رسم در مسیحیت و صلیب چوبی عیسی مسیح ریشه دارد. اما نظریه ای جذاب تر به دوران بت پرستی و باورهای پاگانی بازمی گردد؛ زمانی که مردم معتقد بودند درختان جایگاه ارواح نیک و پریان جنگلی هستند.

لمس کردن یا ضربه زدن به درخت، نوعی درخواست حفاظت از این ارواح یا تلاشی برای بیدار کردن آن ها بود تا شیاطین را دور کنند. حتی نظریه دیگری وجود دارد که این اصطلاح را به یک بازی کودکان قدیمی در انگلستان به نام «Tiggy Touchwood» نسبت می دهد که نوعی گرگم به هوا بود و در آن دست زدن به چوب باعث می شد بازیکنان «گرفته نشوند»، یعنی مصونیت از باختن.

در فرهنگ ما نیز به تخته زدن با مفهوم چشم زخم گره می خورد، وقتی تعریف کردن زیاد از موقعیتی خوب، سلامتی یا موفقیت، مردم را به هراس می اندازد که مبادا کلام تحسین آمیز، حاوی انرژی حسادت یا غرور باشد که جریان شانس را برهم بزند.

منبع: زومیت